

بخش نخست

سرگذشت ملت یهود

و سرزمین اسرائیل



پروفسور امنون نتصر در این بخش از کتاب  
از پیشینه‌ی یهودیان در درازای تاریخ  
از هنگام شکل گرفتن به صورت یک ملت  
تا بازگشت به استقلال ملی  
سخن می‌گوید

گفت و گوی پست و نهم

## همدیان دروغین در تلاش برای اجرای امید نجات یهودیان ماکام مانند



با جنبش منجی گری شبتای صوی، حتی یهودیان وین نیز راهی اورشلیم شدند

پرسش - پروفیسور نتصر، شما در گفت و گوهای پیشین به تفصیل درباره یهودستیزی در اروپا و نمادهای زشت و فجیع آن سخن گفتید. دلم می خواهد که اکنون ما به کشورهای مشرق زمین بپردازیم. یهودیانی هم که در این بخش از جهان زندگی می کردند، آن ها نیز هرگز خاک اسرائیل و وطن اجدادی خود را فراموش نکردند و آن ها هم در نیایش های خود همیشه به یاد سرزمین اسرائیل بودند و آرزوی همان روزی را می کردند که بتوانند به خانه پدری بازگردند. در همین زمینه بود که در تاریخ یهودیان مشرق زمین جنبش های رهائی بخش ظهور کرد و افرادی پیدا شدند که گفتند آن ها قادرند این آرزوی دیرین یهودیان پراکنده را عملی سازند و آنان را به اسرائیل باستان بازگردانند.

پاسخ - این جنبش ها که در طول تاریخ یهودیان مشرق زمین چند بار روی داد و آن را "مسیحا طلبی" می توان توصیف کرد (و من بعدا توضیح خواهم داد که منظور از این واژه چیست)، نشان اشتیاق دیرین و آرزوی فراموش نشدنی یهودیان بود که دوران "گالوت" (גלות Galut - جلای وطن و پراکندگی) هرچه زودتر پایان گیرد و یهودی دوباره در وطن خویش ساکن گردد.

اکنون می خواهیم درباره واژه "مسیحا طلبی" سخن بگویم. مسیح از واژه "ماشیح" (משיח Mashiah) به زبان عبری می آید که معنی آن "منجی" و "رهائی بخش" است و همان مهدی موعود یهودیان است که سپس شیعیان و دیگر مسلمانان نیز آن را به بخش مهمی از باور دینی خود مبدل ساختند.

یهودیان در "گالوت" رنج می کشیدند و در انتظار روزی بودند که این محنت و ستم پایان گیرد و منجی ظهور کند و آن ها را به خاک اسرائیل رهنمون گردد. طبق باور یهودیان، هنگامی که "ماشیح" یعنی همان مسیح و منجی ظهور می کند، عدالت در سراسر جهان گسترده خواهد گردید. در آن روز، یهودیان از رنج رهائی خواهند یافت و به همراه آنان دیگر ملل نیز از محنت آزاد خواهند شد. این آرزو در واقع بیانگر همان پیش گوئی یسعیا (ישעיה [Yeshaya] - اشعیا) نبی پیامبر یهود است که می گوید "روزی خواهد آمد که گرگ و میش در کنار یکدیگر با مسالمت و صفا خواهند آرمید".

حضرت عیسی را نمی توان همان مسیح موعود یهودیان دانست. یهودیان از همان مرحله نخست به این امر پی برده بودند و می گفتند که اگر عیسی همان مسیح (ماشیح) موعود یهودیان است، پس چرا شوربختی و محنت و ذلت یهودیان پایان نیافته و همچنان ادامه دارد؟ اگر او همان مهدی موعود است، پس چرا هنوز در دنیا این همه جنگ و درگیری و بلبختی و بیماری وجود دارد؟

بنابراین یهودیان حاضر نبودند این نوع و این شکل و این صورت مسیحیت را بپذیرند. آن ها به همان باور مسیحائی راستین خود پای بند بودند - همان مهدویتی که انبیای یهود در پیشگوئی های خود وعده داده بودند.

از دیدگاه یهودیان، و همان گونه نیز که اشعیا نبی پیشگوئی کرده بود، با ظهور ماشیح (که زرتشتیان او را "سوشیانت" نام نهاده اند)، جهان به یک دنیای آرام مبدل خواهد شد، فضای مینوی به وجود خواهد آمد و ارزش های معنوی بر انسان ها حاکم خواهد شد و تمدن واقعی شکوفا گردیده و رشد خواهد کرد.

این ها جریانات فکری ایرانیان و جنبش های عقیدتی بود که ابتدا در ایران ظهور کرد و به خصوص خراسان خاستگاه آن بود، زیرا خراسان از تسلط و تحمیل عرب و از بغداد پایتخت خلیفه اسلامی دور بود و ایرانیان در آن جا آزادی فکری بیشتری داشتند. این اندیشه "سوشیانت" و "مهدی موعود" ایرانیان، روی باورهای یهودی نیز اثر گذاشت.

در میان خود یهودیان ایران فردی به صحنه آمد که ابوعیسی اصفهانی نام داشت و همانطور که حدس می زنیذ زاده اصفهان بود. نام واقعی این فرد عوبدیا (عبدالله) بود که در کتاب "الملل و النحل" شهرستانی نیز ذکر نام شده و به تفصیل از او سخن به میان آمده است.

به هر حال، این ابوعیسی اصفهانی که وعده مهدویت می داد، توانست لشگر عظیمی به دور خود گرد آورد تا به قول خویش با دشمنان به نبرد بپردازد و آنان را از پای درآورد. نکته جالب آن که خیزش ابوعیسی اصفهانی برای نجات یهودیان از مذلت و محنت، کم و بیش مصادف با همان خیزش ابومسلم خراسانی در شمال شرق ایران برای نجات وطنش از تسلط عرب بود.

همان گونه که ابومسلم می خواست ایرانیان را از تسلط بیگانه برهانند، ابوعیسی اصفهانی نیز قصد نجات و رستاخیز معنوی یهودیان را داشت. طبعاً هدف نهائی او آن بود که یهودیان را به بازگشت به سرزمین اسرائیل رهنمون گردد تا آن ها دوباره در خاک پدری مستقر شوند و حکومت مستقل خویش را از نو برپا سازند و از تجاوز و تعرض در امان باشند. ابوعیسی به باور خود مسیحیت راستین را می خواست به وجود آورد که در آن تشنج و بدبختی و بیکاری و بیماری و دیگر شوربختی ها وجود نداشته باشد.

**پرسش - یعنی فردی در اصفهان به پا می خیزد، خطاب به یهودیان می گوید که من همان مهدی (ماشیح) موعود هستم، به دور من گرد آئید و من شما را به سرزمین پدری باز می گردانم؟**

**پاسخ -** بله، کاملاً این چنین است. برحسب اتفاق، یکی از سخنان همین ابوعیسی آن بود که می گفت "من نیامده ام ادیان دیگر را نفی کنم." او دین اسلام و دیگر ادیان را برحق می دانست. منتها به این واقعیت نیز آگاه بود که ملت خودش در سرزمینی زندگانی می کند که از خاک پدری به دور است.

جنبش او در فاصله بین دو خلافت اموی و عباسی، حدوداً در سال ۷۵۰ میلادی آغاز گردید. البته برخی تاریخ نویسان این دوران را حدوداً پنجاه سال پیش از این تاریخ می دانند - ولی ما آگاهی دقیق نداریم.

در هر حال، ابوعیسی یک جنبش نظامی به وجود آورد. به باور برخی مورخین و با استناد به کتابه هائی که برخی ایرانیان و عرب ها نوشته اند، ابوعیسی توانست صد هزار نفر یهودی را بسیج کند و آنان را مسلح سازد. یعنی دوش به دوش ایرانیانی که علیه حکومت عرب به پا خاسته بودند یهودیان نیز قیام کردند.

اعراب علیه ایرانیان تبعیض قائل می شدند و خود را برتر از آنان می دانستند. آنان ایرانیان را "موالی" و "عجم" می خواندند که مفهوم آن افرادی است که اصلاً زبان در دهانشان نمی چرخد و همچنین ایرانیان را "بربر" می نامیدند یعنی کسانی که حرف زدن بلد نیستند که

منظورشان آن بود که ایرانیان بلد نیستند عربی حرف بزنند. این ادعا در حالی بود که ایرانیان بودند که به خود عرب ها زبان عربی را یاد دادند. سیبویه بود که دستور زبان عرب را نوشت و به خود عرب ها عربی یاد داد. البته این موضوعی است که به تاریخ عرب و ایران ارتباط دارد و نه به سرگذشت ملت یهود.

متأسفانه در این رستاخیز و جنگ و گریزها، ابوعیسی خود کشته شد و سپاهیان او همه تار و مار گردیدند. ولی به زودی فرد دیگری برخاست، این بار در شهر همدان، که او نیز به تقلید از ابوعیسی از نجات و "مسیحائی" سخن گفت و راه او را ادامه داد که او نیز به جائی نرسید.

البته عاقبتی جز این نمی شد انتظار داشت. ولی این جنبش ها بیانگر آرزوی قلبی یهودیان بود که می خواستند رهائی یابی و استقلال خود را باز گیرند و رهبران این خیزش ها نیز آرزوی اجرای چنین انتظاری را داشتند. از دیدگاه یهودیان که در غربت می زیستند و آن را "گالوت" می نامیدند، و گالوت به معنی زجر و دوری از وطن بود، یعنی احساسی که قابل تحمل نیست. هنگامی که می گویند فلانی در گالوت زندگی می کند، به مفهوم آن است که دور از وطن خویش به سر می برد و درد دوری از وطن را دارد و با رنج و محنت و مشقت روبرو می باشد.

آن افرادی که به پاخاستند تا یهودیان را از "گالوت" نجات دهند، در واقع هدفشان آن بود که آنان را از این درد و مشقت برهانند.

یهودیان ایرانی افرادی بسیار روشنفکر بودند. نسل کنونی یهودیان ایرانی معمولاً انسان های آرامی هستند، ولی در آن دوران افراد آرامی نبودند. آن دوران عصر خیزش مردم ایران علیه حکومت بیگانه بود و یهودیان ایران نیز می خواستند سلحشوری خود را نشان دهند، حتی در جنگ با بیگانگان.

پرسش - شما از دو فرد مدعی منجی بودن یهودیان سخن گفتید که یکی از آن ها از اصفهان برخاسته بود و دیگری از همدان بود. می خواهم بپرسم که آیا در دیگر سرزمین هائی نیز که یهودیان در آن ها زندگی می کردند، این جنبش های رهائی بخش و مهلویت وجود داشت؟

پاسخ - بله جنبش مشابهی در امپراتوری عثمانی به وجود آمد. خیزش دیگری نیز در سرزمین اسرائیل رخ داد. یادآوری میکنم که در آن هنگام این سرزمین نیز بخشی از امپراتوری عثمانی محسوب می شد.

پرسش - آن دو منجی اصفهانی و همدانی در چه قرنهای ظاهر شدند؟

پاسخ - قیام اصفهانی حدود ۷۵۰ میلادی بود و قیام همدانی چند سالی پس از آن آغاز گردید. یعنی ما از قرن هشتم میلادی سخن می گوئیم.

پرسش - و شما گفتید که این هر دو قیام شکست خورد و امید یهودیان برای بازگشت به سرزمین پدری نقش بر آب گردید؟

پاسخ - بله، همین گونه است. ولی توضیح دهم که این خیزش تنها با حرف و شعار نبود، بلکه یک خیزش مسلحانه و سلحشورانه بود. یهودیان واقعاً قهرمانی نشان می دادند. آن ها یهودیانی نبودند که تنها در یک گوشه بنشینند و به نیایش و خواندن نماز و روزه گرفتن و سینه زنی بسنده کنند. خیزش های مهلویت در تاریخ یهود چند بار وجود داشته، ولی به این گونه توأم با رزمندگی و سلحشوری نبوده است.

پرسش - دلم می خواهد در این جا از یک خیزش دیگر در راه نجات یهودیان و بازگشت آنان به سرزمین پدری سخن بگوئید و آن قیام فردی به نام "شبتای صوی" است.

پاسخ - شبتای صوی (שבטאי צבי Shabtai Tsevi) یک یهودی اهل ازمیر در آسیای صغیر و در دوران امپراتوری عثمانی بود. او یک روحانی متشخص و یا حاخام بزرگ محسوب می شد که در امور یهودیت تبحر کامل داشت.

سخن از اوائل قرن شانزدهم است. اگر بخواهیم با تاریخ ایران مقایسه کنیم می توانیم بگوئیم که در دوران صفوی در ایران و حکومت شاه اسماعیل. این قیام در اوج قدرت عثمانی ها آغاز گردید. ولی فرق بین خیزش او با ابوعیسی اصفهانی و دیگران آن است که شبتای صوی نیامد علیه امپراتوری عثمانی وارد جنگ شود. او نیامد لشگری دور خود جمع کند. گردان های جنگی برپا نساخت که به مبارزه مسلحانه بپردازد. بلکه او خود را حامل پیامی می دانست و می خواست خیزشی به وجود آورد که او را به عنوان همان مهلوی موعود (ماشیح) بپذیرند.

روی این موضوع باید تاکید گذاشت که هدف شبتای صوی در درجه نخست آن بود که یهودیان بگویند این همان منجی موعود است که ما در انتظارش بوده ایم. احتمالاً شبتای صوی بر این باور بود که اگر همگان او را به عنوان نجات دهنده و رهائی بخش بپذیرند، آن گاه است که وی خواهد توانست پیشگوئی انبیائی چون یشعیا (اشعیا) نبی را عملی سازد.

این کم و بیش دنیای خیالات و تصورات شبتای صوی بود. توجه کنید که در آن دوران یهودیان زیادی در مشرق زمین در رنج و دشواری زندگی می کردند.

پیشتر گفتم که ظهور شبتای صوی کم و بیش مصادف با دوران به قدرت رسیدن خاندان صفوی در ایران بود، یعنی دورانی که محنت و رنج یهودیان در ابعاد گسترده ادامه داشته است. دوره صفوی یکی از بدترین دوران های زندگی قوم یهود بود. یهودیان ایران دوران های بسیار خوب و شکوفائی هم داشتند. ولی نه در دوره صفویه. این حقیقتی است که باید گفته شود و در فرصت بعدی من می خواهم تعریف کنیم که خود یهودیان ایران درباره خیزش شبتای صوی چه می اندیشیدند.